



نگاهی به
زندگی و آثار

چرخ و باد

تهیه و تدوین
نگار حسینی



علی نصیریان

نگاهی به زندگی و آثار

نگار حسینی



فرهنگ معاصر
انتشارات



فرهنگ معاصر
انتشارات

تهران، خیابان طالقانی غربی، خیابان فریمان، پلاک ۲۸، طبقه دوم
کدپستی: ۱۴۱۶۸۶۴۱۸۲
تلفن: ۶۶۹۵۲۶۳۲-۵
واحد فروش: ۶۶۹۷۳۳۵۲
فکس: ۶۶۴۱۷۰۱۸

Email: farhangmoaserpub@gmail.com
Website: www.farhangmoaser.com

علی نصیریان

نگاهی به زندگی و آثار

نگار حسینی
ویراستار: هانیه رافت
ناظر چاپ: سیاوش موسائی
آماده سازی:
واحد گرافیک فرهنگ معاصر
تیراژ: ۵۰۰ نسخه
چاپ اول: ۱۴۰۲
حق چاپ برای ناشر محفوظ است.

فهرست نویسی پیش از انتشار

- سرشناسه: حسینی، نگار، ۱۳۶۳-
Hosseini, Negar
عنوان و نام پدیدآور: علی نصیریان، نگاهی به زندگی و آثار
نگار حسینی.
مشخصات نشر: تهران: فرهنگ معاصر، ۱۴۰۰.
مشخصات ظاهری: ۳۴۸ ص.؛ مصور، ۲۰ × ۱۲ س.م.
وضعیت فهرست نویسی: فیا
عنوان دیگر: علی نصیریان.
موضوع: نصیریان، علی، ۱۳۱۳-
موضوع: بازیگران--ایران--سرگذشتنامه.
موضوع: Actors -- Iran -- Biography
رده بندی کنگره: ۱۳۹۹ ن ۵/۵۸/۵ PNT
رده بندی دیویی: ۷۹۲/۰۲۸۰۹۲
شماره کتابشناسی ملی: ۵۶۱۵۸۱۶

فهرست

..... ۹	سخن ناشر
بخش اول	
..... ۱۴	۱. وارث تنها
..... ۳۲	۲. سایه سیاست
..... ۸۲	۳. برخورد شاعرانه با نگاه آوانگارد
..... ۸۸	۴. هدایت و بلبل سرگشته
بخش دوم	
..... ۱۰۶	۵. ازدواج علی و مینو
..... ۱۱۲	۶. قاب جادو
..... ۱۲۰	۷. آشنایی با عزت
..... ۱۲۶	۸. سفر به دوردست
..... ۱۳۲	۹. بازی سیاه
بخش سوم	
..... ۱۴۲	۱۰. ۲۵ شهریور در سنگلج
..... ۱۴۸	۱۱. تولد یک گاو
..... ۱۶۲	۱۲. آقای هالو در میان جمع
..... ۱۷۰	۱۳. هم‌دندان
..... ۱۸۴	۱۴. رئیس
بخش چهارم	
..... ۱۹۲	۱۵. زندگی پس از انقلاب
..... ۲۰۰	۱۶. قاضی شارح

۱۷. جاده ابریشم ۲۱۲
۱۸. الف ویژه ۲۲۲
۱۹. کفش‌های میرزا نوروز ۲۳۸
۲۰. ایستاده در مسیر باد ۲۴۲

بخش پنجم

۲۱. سیاه در واشنگتن ۲۵۰
۲۲. انتظار و بوی پیراهن یوسف ۲۵۶
۲۳. دیوانه‌ای از قفس پرید ۲۶۲

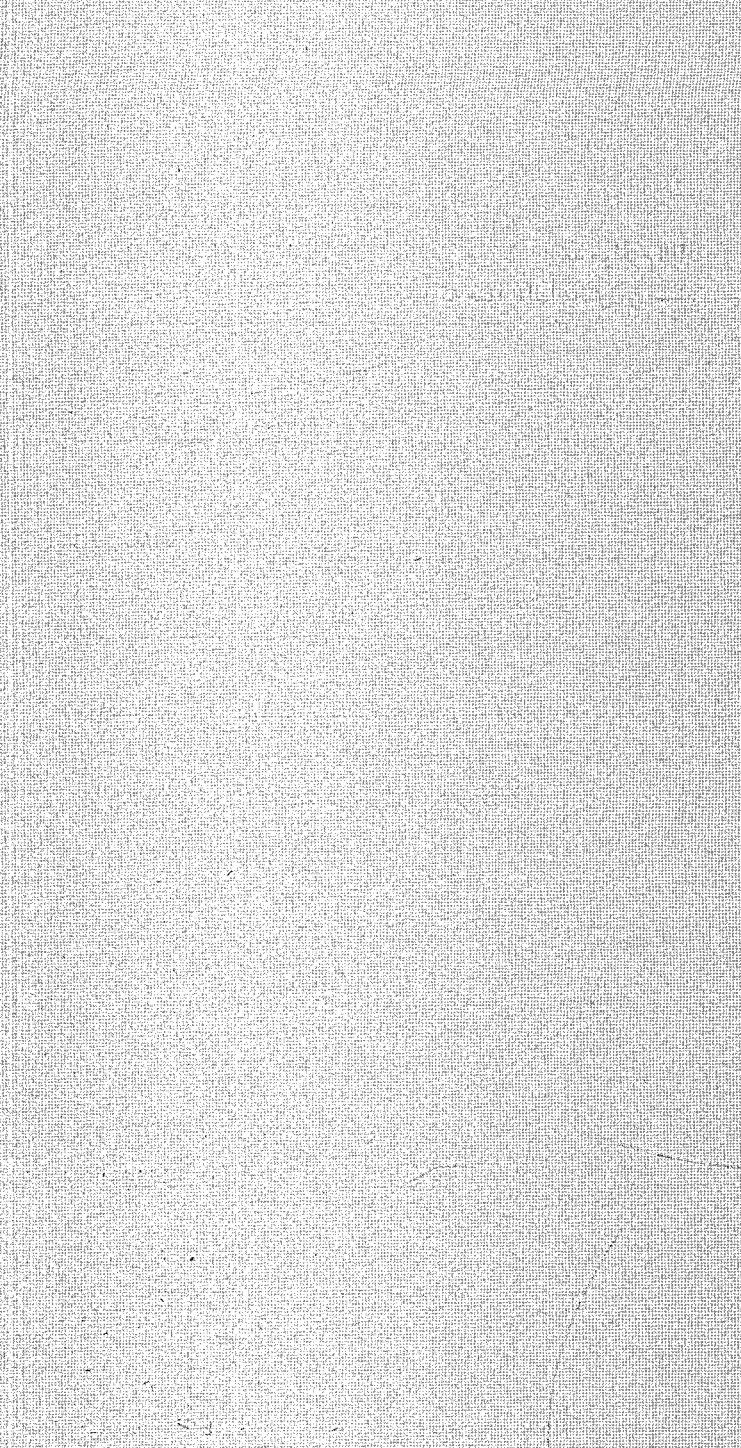
بخش ششم

۲۴. شیخ صنعان و دختر ترسا ۲۷۰
۲۵. چراغی در تاریکی ۲۸۲
۲۶. تانگوی داغ زیر نور ماه ۲۸۸

بخش هفتم

۲۷. بزرگ‌آقا و دیدار با شمس ۳۰۰
۲۸. روزهای بدون مینو ۳۱۸
- نمایه ۳۳۵

به خواهرم الهام
که همواره الهام بخش من است.



سخن ناشر

از مدت‌ها پیش فکر تهیه مجموعه‌ای دربارهٔ هنرمندان معاصر (به طور عام و با تمرکز بر هنر، تئاتر و سینما بطور خاص) در مؤسسه فرهنگ معاصر مطرح شد. کتاب‌هایی که با نگاهی ویژه به شرح و بسط زندگی و آثار پیشکسوتان سینما و تئاتر ایران پردازند. با توجه به مشکل نبود آرشیو قابل اعتماد روند کار به کندی و سختی به پیش می‌رفت. رجوع به آرشیو کتابخانه ملی، سازمان سینمایی و صدا و سیما کار چندانی از پیش نبرد چون ثبت اطلاعات در مؤسسات نامبرده معمولاً نامنظم، ناقص، غیرقابل استناد و در مواردی اشتباه بود.

برای پرهیز از درج داده‌های متناقضی که تردیدهای فراوانی در چگونگی‌شان وجود داشت، کتاب پس از نگارش اولیه در اختیار اساتید و دوستانی که اسامی آنها در صفحات بعد خواهد آمد قرار گرفت تا خطاها به حداقل برسند. عمدهٔ موارد به وقایع پیش از انقلاب مربوط می‌شد که به دلیل کمبود اطلاعات یا اطلاعات ناقص و سال‌های آغازین پس از انقلاب مواردی از بین رفته بودند.

کتاب پیش رو از هنگامی که گردآورنده اثر را تحویل ناشر داده تاکنون دستخوش تغییرات بسیاری شده است.

امید است این کتاب به‌خصوص برای جوانان، روشنگر عصری باشد که بر سینما و تئاتر ایران تا به اکنون گذشته است.

ناشر از لطف و دقت همه بزرگوارانی که اثر را خوانده‌اند و موارد صلاحی فراوانی را متذکر شده‌اند سپاسگزاری می‌کند.

از دوست گرامی آقای علی میرمیرانی که با مشورت و رایزنی‌های مکرر با افراد و ساماندهی این اثر، ما را یاری دادند و در تمام مدتی که این اثر در دست تألیف بود، با نهایت مهر و بزرگواری همدلی‌های شایانی را انجام دادند.

استاد، داریوش مؤدبیان که باحوصله عکس‌های زیادی برایمان برسال کردند؛ دکتر امید روحانی که با حوصله کتاب را خواندند و نکات دقیقی را گوشزد کردند؛

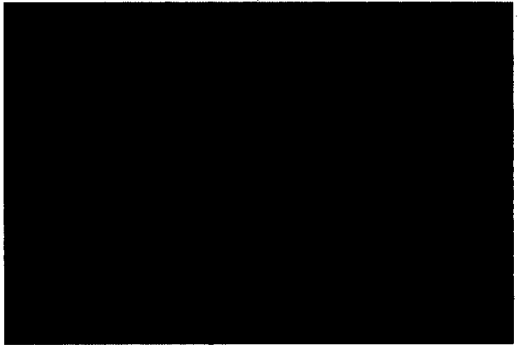
آقای حمیدرضا امیدی سرور که با دقت تمام چندین بار کتاب را بازخوانی و اصلاح کردند؛ دکتر مهدی سالاری نصب که در زبان کتاب پیشنهادات مهمی دادند و دیگر دوستانی که در تهیه این کتاب به ما یاری رساندند. امیدواریم در چاپ‌های بعدی با راهنمایی‌ها و نظرات و پیشنهادات خوانندگان همیشگی‌مان در اصلاح نقص یا اشتباه صورت گرفته ما را یاری نمایند.

تهیه و تدوین و تألیف آثار زندگی نامه‌ای کار ساده‌ای نیست، خصوصاً افرادی که در قید حیات هستند. ما سعی کرده‌ایم تمامی موارد را با افراد مرتبط مطرح و بگونه‌ای از صحت آنها مطمئن شویم که با وجود این ممکن است مواردی از زیر نظر گذشته باشد. در صورت بروز چنین مواردی پیشاپیش پوزش خواهی می‌کنیم. نیز از خوانندگان و اساتید ارجمند تقاضا داریم چنانچه به مواردی از این نوع برخورد کردند که باید اصلاح شود، تقاضا می‌شود ناشر را در جریان گذاشته تا در چاپ‌های بعدی اصلاح شود.

بخش اول

پانزدهم بهمن سال ۱۳۱۳، میدان شاهپور، انتهای کوچه مهدی خان، روبه روی بازارچه قوام الدوله، درست پنج روز پس از ثبت میدان نقش جهان در فهرست آثار ملی کشور و پنج ماه پس از تصویب طرح تأسیس دانشگاه تهران، علی نصیریان دیده به جهان گشود؛ در روزگاری که زمستان تهران، روزهای سخت اما پرسخاوتش را پشت سر می گذاشت و سرما مفهومی متفاوت و گزنده تر از این روزها داشت.

برای خانواده نصیریان که پیش از تولد علی، تجربه تلخ از دست دادن تنها دخترشان را داشتند، به دنیا آمدن پسرشان مفهومی بیش از تولد یک فرزند بود. شاید آن‌ها از همان دوران حس کرده بودند که او قرار است تنها وارث خانواده شود؛ هرچند که این وارث تنها، از همان ابتدای کودکی میراث دار تربیت متفاوت پدر شد. نصیریان بزرگ نمی خواست که پسرش تحت تأثیر تربیت غیر قرار بگیرد؛ به همین سبب دایره ارتباط او را محدود به خانواده و فامیل کرد و ترجیح داد که پسرش برخلاف دیگر کودکان هم سنش به کوچه نرود و بازی های کودکانه اش، در حیاط خانه محصور شود؛ هرچند که این حصار، ذهن نصیریان کوچک را بیش از پیش پرورش داد و باعث شد او تبدیل به کودکی درون گرا با ذهنی خیال پرداز و رها شود. شاید این تربیت متفاوت پدر بود که سبب شد تا او هرگز مهارت هایی نظیر دوچرخه سواری را یاد نگیرد.



میدان شاهپور، حسن آباد
تهران

پدرم شیوه تربیتی خاص خودش را نسبت به من داشت. او نمی‌خواست که مانند کودکان هم‌سن و سالم برای بازی به بیرون از خانه بروم؛ به همین خاطر من را از رفتن به کوچه منع کرد؛ او به‌نوعی من را از معاشرت با کودکان غریبه می‌ترساند. این موضوع سبب شد که بیشتر اوقات در حیاط خانه و به‌تنهایی بازی کنم. تنها هم‌بازی دوران کودکی‌ام پسر عمه‌ام بود. پدرم

زمزمه‌هایی مبنی بر ساخت یک دانشگاه مدرن در تهران از سال ۱۳۰۵ به میان آمد. اما هفت سال زمان برد تا این طرح به مرحله اجرا برسد. موقعیت مناسب زمین دانشگاه نکته مهمی بود که سرانجام با دستور مستقیم رضاشاه منطقه جلالیه انتخاب شد. دانشگاه تهران با ادغام دارالفنون و چند مرکز آموزش عالی دیگر دایر شد و در پانزده بهمن‌ماه بود که کلنگ تأسیس آن در زمین‌های پردیس جلالیه تهران (در جنوب پارک لاله کنونی) زده شد. جمعه ۲۴ اسفند ۱۳۱۳ دانشگاه تهران رسماً تأسیس شد.



تصور می‌کرد که رفتن به کوچه و هم‌بازی شدن با کودکان غریبه، روی تربیتم تأثیر می‌گذارد و باعث می‌شود که حرف‌های ناپسند و بیش از سنم یاد بگیرم. هرچند که این شیوه تربیتی او از نظر خودش درست و حساب‌شده بود، اما وقتی امروز به این موضوع فکر می‌کنم چندان موافق آن نیستم. چرا که بچه‌ها را نباید از معاشرت با کودکان هم‌سن و سال و اتفاقات مرسوم دوران خودشان دور کرد و باید اجازه داد تا آن‌ها مانند دیگر کودکان رشد کنند. چه اشکالی داشت که من هم مانند دیگر کودکان آن دوران گرد و بازی و یا دوچرخه‌سواری می‌کردم. به هر حال نوع تربیت پدرم تأثیرش را روی خلق و خوی من گذاشت و باعث شد تا من به فردی درون‌گرا بدل شوم و همواره یک حس خجالت توأم با شرم از حضور در جمع داشتم باشم.

مدرسه برای علی نصیریان فرصتی مهیا کرد تا فارغ از چارچوب‌های خانوادگی با جهانی متفاوت آشنا شود.



حسین نصیریان، پدر علی نصیریان



صفحاتی از کتاب اول ابتدایی که سال‌های جنگ جهانی دوم در مدارس تدریس می‌شد.



در آستانه هفت سالگی علی تهران به اشغال متفقین درآمد. ترس توأم با فقر تمام شهر را فرا گرفته بود. در چنین شرایط رعب‌انگیزی، نصیریان فرصت معاشرت بدون دلهره با کودکان هم‌سن و سالش را پیدا کرد و این موضوع باعث شد اجتماعی تر شود. مدرسه ایمان متعلق به معیر الممالک، داماد فتحعلی شاه قاجار بود و در انتهای خیابان قوام‌الدوله، در باغ معیری قرار داشت. پس از روی کار آمدن حکومت پهلوی، بخشی از عمارت باغ به کارهای آموزشی اختصاص یافت و تصمیم گرفته شد اتاق‌های مربوط به خدمه به کلاس‌های درس تبدیل شود.

بی‌تردید نشستن در کلاس‌های یک عمارت قجری با دیوارهای آینه‌کاری شده و سقفی بلند که منقش به نقاشی‌های پُرطمطراق قجری است، ذهن یک کودک رؤیاباف را به خود مشغول می‌کند. آن وقت است که کودک حواسش بیش از آنکه جمع ریاضی باشد، پرت ادبیات و انشا و دروس خلاقه می‌شود. همه این مسائل دست به دست هم داد تا علی بیش از آنکه یک شاگرد ممتاز باشد، دانش‌آموزی متوسط، با ذهنی خیال‌پرداز و شیفته ادبیات شود و حرص خواندن و نوشتن در او رخنه کند.

آن زمان در کنار دروس مختلفی که در مدرسه تدریس می‌شد علاقه خاصی به انشا داشتیم، چون انشا فرصت خلق کردن را در اختیارم قرار می‌داد و به واسطه آن می‌توانستم هرچه را که در ذهن

معیر الممالک داماد
فتحعلی شاه، سازنده
مدرسه ایمان.
باغ معیر، یکی از باغ‌های
معروف تهران بود که
جنوب محله سنگلج قرار
داشت.
این باغ که به دست
حسینعلی خان
معیر الممالک آباد و
احداث گردید؛ در شمال
از بازارچه قوام‌الدوله و
بازارچه معیر شروع می‌شد
و در جنوب تا خیابان
مولوی امتداد می‌یافت
و دارای دو اندرونی و
یک بیرونی بود. باغ در
دوره پهلوی به تدریج
تفکیک شد تا آنکه آخرین
ساختمان باقیمانده آن در
سال ۱۳۵۰ از میان رفت.

داشتم به رشته تحریر درآورم. البته در آن مقطع، آموزش موسیقی هم در مدارس از اهمیت زیادی برخوردار بود و سرودهایی مانند «ای ایران، ای مرز پرگهر» را که سرود نوبی هم به شمار می‌رفت به دانش‌آموزان یاد می‌دادند؛ همین آموزش‌های ابتدایی باعث شد که به موسیقی علاقه‌مند شوم، اما هیچ وقت مجالی برای یادگیری آن پیدا نکردم و جذب عالم نمایش شدم.



علی نصیریان در پانزده سالگی

عشق علی به بازیگری باعث شد از یادگیری موسیقی جا بماند، او دلش می‌خواست همهٔ حواس و وقتش را صرف یادگیری بازیگری کند، اما بعدها نپرداختن به موسیقی به یکی از بزرگترین افسوس‌هایش بدل شد. نصیریان در روزهای کودکی فارغ از این عشق و حسرت‌ها، وقتی مادرش عالیه



نمایی از یک خانهٔ بازسازی شده در سال ۱۳۱۰

عالیه مظاهری و حسین
 نصیریان، مادر و پدر علی
 نصیریان.
 هر دو آنها هیچ‌گاه در
 عرصه هنری فعالیتی
 نداشتند اما تنها فرزندشان
 وارد این عرصه شد. در
 ادامه راه آنها نه پسرشان
 را از فعالیت در این حوزه
 بازداشتند نه او را مورد
 تشویق قرار دادند.



مظاهری، که زنی صاحب‌ذوق بود، در جمع‌های زنانه فامیل دایره به دست می‌گرفت و می‌نواخت با عشق و تحسین نگاهش می‌کرد. وقتی هم که از دوران خردسالی عبور کرد، تصمیم گرفت تا مادر را همراهی کند، به همین خاطر تصنیف‌های قدیمی و جدیدی که صفحه آن‌ها را یک قران از لاله‌زار می‌خریدند، به سرعت از بر می‌کرد. زمانی هم که مادر در میهمانی‌های زنانه دایره می‌نواخت، او آواز می‌خواند و این نواختن و خواندن مادر و پسر، تبدیل به یکی از بهترین تفریحات خانواده نصیریان شده بود.

یکی از بزرگترین افسوس‌های من این است که چرا موسیقی را دنبال نکردم. با وجود اینکه کلاس‌های موسیقی را در مدرسه پشت سر گذاشتم و تا حدی هم با ردیف‌های آوازی آشنایی دارم.

دوست داشتم موسیقی را جدی‌تر دنبال می‌کردم
و برای خودم سه‌تار می‌نواختم. یادم است استاد
احمد عبادی چند باری به من گفت که: بیا و نزد
من موسیقی را یاد بگیر، اما من آن‌قدر درگیر تئاتر
بودم که از این هنر غافل شدم.

عبور هرروزه از خیابان قوام‌الدوله و گذر از
دکان‌های سوهان و حلواپزی و شیربرنجی و جگرکی
و زیر چشم پاییدن دست فروش‌هایی که بنا به فصل،
آب زرشک یا لبوی داغ می‌فروختند، برای همه بچه‌ها
جزو تفریحات شیرینی بود که باعث می‌شد تلخی‌های
سیستم سختگیرانه آموزشی را به دست فراموشی
بسپارند. اما در این میان، آن چیزی که برای علی
هفت‌ساله بیش از همه آن دکان‌ها جلوه‌گری می‌کرد،
قهوه‌خانه قدیمی و نقال پیری بود که با صورتی شبیه

میدان حسن‌آباد تهران،
حوالی سال ۱۳۱۵ پس
از آنکه در میان چهارراه
حسن‌آباد محوطه سبزی
ساخته شد، این محل مدتی
میدان پهلوی نام گرفت،
ولی بعدها دوباره به میدان
حسن‌آباد تغییر نام داد.
عکس رو به شمال و از
خیابان شاهپور (حافظ
فعلی) گرفته شده است.





نگارگری قهوه‌خانه‌ای
داستان رستم و سهراب اثر
منصوروفایی.
شاهنامه خوانی در دو مجلس
مختلف اجرا می‌شد: یکی در
مجالس خوانین و اشراف و
دیگری در قهوه‌خانه‌ها.
در مجالس خوانین به صورت
نشسته و در قهوه‌خانه‌ها به
صورت ایستاده اجرا می‌شد.
شاهنامه خوانی با
نقالی تفاوت دارد. در
شاهنامه خوانی گفتار و رفتار
اغراق آمیز وجود ندارد و
قصه گو با استفاده از لحن
خودش داستان را بیان
می‌کند و گاهی نیز از برخی
حرکات برای رساندن معنی
بهره می‌برد. اما نقالی به نوعی
اجرای نمایشی تک نفره
است و اجرایش پیچیده‌تر از
شاهنامه خوانی است.

به نقاشی‌های قاجاری برای مشتری‌هایش معرکه
می‌گرفت. از آنجایی که مرسوم نبود کودکی به تنهایی به
قهوه‌خانه برود او به ناچار دست به دامن پدر می‌شد؛
پدر هم اگر مجالی پیدا می‌کرد پسرکش را میهمان
چای می‌کرد. در آنجا مردهایی که لباس‌هایی از
جنس کرباس به تن کرده بودند و جای داغ عرق روی
پیراهن‌شان خودنمایی می‌کرد، مشغول حرف‌های
روزمره بودند و گه‌گاهی هم از اوضاع و احوال
مملکت سخن می‌گفتند؛ اما آن چیزی که هوش از
سر این کودک هفت‌ساله می‌برد، تسلط نقال در روایت
غمنامهٔ رستم و سهراب بود. پیرمرد در روایت این
اشعار، ناخودآگاه قدم به دنیای بازیگری می‌گذاشت
و زمانی که راوی هر نقش می‌شد در نحوهٔ دکلمه‌اش
به نوعی آن را بازی می‌کرد. نقال پیر، گاه تبدیل می‌شد
به رستمی که صدایی بم و کلامی قاطع داشت و گاه
هم در قالب سهراب فرو می‌رفت با صدایی جوان و

پرشور. تماشای این اجراها سبب شد علی بی توجه به بازی‌های کودکانه، سعی کند در قالب نقال پیر ظاهر شود و هر چه را که از اشعار و رفتار او به ذهن سپرده بود، به شیوهٔ خودش روایت کند. شاید در آن دوران فکر نمی‌کرد که همین تقلید ساده از پیرمرد تا چه حد ضمیر ناخودآگاه او را به سمت بازیگری سوق می‌دهد.

محلّی که من در آن زندگی می‌کردم پر از قهوه‌خانه بود. منظورم قهوه‌خانه‌های آن زمان است نه قهوه‌خانه‌های کوچک و کم‌نور امروز. آن قهوه‌خانه‌ها، سالن‌های خیلی بزرگی بودند که باغچه‌های وسیع داشتند و در آن نقالی‌های جذاب و گیرایی اجرا می‌شد. در این بین نقال پیری بود که به شکل کم‌نظیری شاهنامه را روایت می‌کرد، پدرم گاهی اوقات من را با خودش به این قهوه‌خانه‌ها می‌برد. او مرد مذهبی اما صاحب‌ذوقی بود.

در کنار قهوه‌خانهٔ قدیمی، نقال پیر، معرکه‌گیرهای دوره‌گرد و نمایش‌های روح‌وضی، آن چیزی که باعث شدت یافتن علاقهٔ علی به بازیگری شد، تعزیه بود. در آن دوران، بازار تعزیه‌خوانی به شدت داغ بود و از آنجایی که اغلب افراد جامعه مذهبی بودند، شرکت در مراسمی که حال و هوای مذهبی داشت برای مردم از جایگاه ویژه‌ای برخوردار بود و ارزش محسوب می‌شد. نصیریان هم به همراه پدرش مشتری پروپا قرص مراسم تعزیه بود.

تصویری از یک قهوه‌خانه



تعزیه خوانی در تکیه
دولت تهران
تعزیه به معنای متعارف،
نمایشی است که در آن
واقعه کربلا به دست
افرادی که هر یک نقشی از
شخصیت‌های اصلی را ایفا
می‌کنند، نشان داده می‌شود.
این نمایش نوعی نمایش
مذهبی و سنتی ایرانی -
شیعی و بیشتر درباره نبرد
حسین بن علی، شهادت او و
خانواده‌اش است.



این مراسم گاه در خانه‌های اعیانی و گاه در بازارچه معیری حوالی میدان شاهپور برگزار می‌شد و علی با شوق و ذوق خاصی به تماشای روایت این قصه هزار و چهارصد ساله می‌ایستاد. ازدحام جمعیت حتی برای لحظه‌ای عطش تماشا را در او کم نمی‌کرد. او از اینکه ساعت‌ها زیر تیغ آفتاب یا سرمای گزنده هوا برای تماشای یک نمایش تکراری بایستد نه تنها خسته نمی‌شد بلکه هر بار، بیشتر از گذشته مسح این نمایش حیرت‌انگیز می‌شد. علی در ذهن کودکانه‌اش پاسخی برای این سؤال که چرا طرفدار همیشگی این تعزیه‌ها است پیدا نمی‌کرد؛ تنها چیزی که به آن اطمینان داشت حسی بود که در حین اجرای تعزیه به سراغش می‌آمد. دیدن مردانی با جامه زنانه یا لباس‌های بلند، زره‌های آهنی و کلاه‌خودهای بزرگ که به آن‌ها ظاهری متفاوت می‌بخشید، در او شوقی وصف‌ناشدنی ایجاد می‌کرد، وقتی نمایش به اوج می‌رسید و ذوالجناح بی‌سوار

با پارچه سفید و خونی که مملو از تیرهای چوبی بود پا به صحنه می گذاشت، او با اینکه می دانست که این تیرها دروغین است و این اسب از رزم نیامده و زخمی نیست، برای چندمین بار غرق در تماشای این غمنامه بزرگ شد.



اجرای تعزیه گردان های تهران

هر بار که به این مراسم می رفتم شوق همه وجودم را فرا می گرفت و زمان اهمیتش را از دست می داد. ساعت ها به انتظار می ایستادم و اغلب بر اثر ازدحام مردم برای دیدن، زیر دست و پاله می شدم، تا بالاخره خود را به بام خانه می رساندم، شیفته و شیدا به تماشای نشستم و چه لذتی می بردم. فکر می کنم چه چیزی در این مراسم و آیین بود که مرا این طور مجذوب و مشتاق دیدن ساخته بود؟ من که واقعه را می دانستم در روایت و روضه ها زیاد شنیده بودم، برای چه می رفتم همان روایت را ببینم؟ نکته همین بود. سوای ایمان و اعتقاد که البته در آن سنین نمی توانست انگیزه ای قوی باشد، جذابیت نمایش بود که من را درگیر و افسون خودش می کرد. در همان زمان بود که من به اهمیت نمایش پی بردم و متوجه شدم بازسازی یک واقعه و به نمایش درآوردن آن می تواند چه تأثیر شگرفی روی مردم داشته باشد. البته نمی توان این نکته را نادیده گرفت که در آن سال ها وسایل و امکانات سرگرم کننده ای نظیر تلویزیون و اینترنت و ماهواره وجود نداشت، به همین خاطر تعزیه برای اغلب مردم بسیار جذاب بود و آن ها با اشتیاق به تماشای نمایش می نشستند.

کودکی علی در روزگاری سپری شد که ایران زیر چکمه‌های متفقین به سختی نفس می‌کشید. اعلام بی‌طرفی ایران در جنگ جهانی دوم نیز نتوانست جلو ورود جنگ به کشور را بگیرد و شعله‌های جنگ جهانگیر، دامن ایران را هم گرفت. تنها چند روز طول کشید تا چهره تهران تغییر کند و به یک شهر جنگ‌زده با ظاهری نظامی بدل شود. سربازان روسی، آمریکایی و انگلیسی همه جای پایتخت را قرق کرده بودند. خیابان لاله‌زار که تا روز قبل از اشغال، مرکز تفریح و سرگرمی به‌شمار می‌رفت، دیگر پاتوق سربازهای خارجی شده بود.

حتی میدان شاهپور هم از گزند این اشغال در امان نبود. نصیریان با همان سن و سال کمش خطر را فهمیده بود که دیگر باید محله‌اش را با سربازهای خارجی تقسیم کند. او می‌دید که چطور سربازهای روسی در بازارچه قوام‌الدوله با اعتماد به نفس قدم

کودکان لهستانی در
اردوگاه صلیب سرخ در
حومه تهران
جنگ دوم جهانی مسائل
و مشکلات اقتصادی و
اجتماعی زیادی برای
ایران به همراه داشت. در
سال‌های ۱۳۲۰ تا ۱۳۲۳
بیش از صدوپنجاه هزار
نفر از مردم لهستان برای
مهاجرت به اسرائیل و
آفریقا، از اتحاد جماهیر
شوروی (سابق) وارد
خاک ایران شدند.



می‌زنند و گه‌گاهی خودشان را مهمان اناری سرخ از چرخ‌دستی دوره‌گردی می‌کنند.

خبر مهم در کنار اشغال کشور این بود که رضاشاه رفته و پسر جوانش با کمک متفقین به سلطنت رسیده بود بی‌تردید اکثر مردم به‌خوبی می‌دانستند که ادارهٔ شرایط بحرانی کشور برای یک شاه جوان کار ساده‌ای نخواهد بود و او مشکلات بسیاری پیش رو دارد. همین موضوع حس ترس توأم با نگرانی را در میان مردم بیشتر می‌کرد. قحطی، گرسنگی، شیوع بیماری‌های واگیر، تهران را به یک شهر پریشان‌حال و آشفته‌احوال بدل کرد و بزرگترین دغدغهٔ مردم تأمین معیشت روزمره‌شان شد.

در آن مقطع برای سر و سامان دادن به اوضاع معیشتی نابه‌سامان مردم، تصمیم گرفته شد تا اقلام ضروری جیره‌بندی و کوپنی شود. علی هم خیلی



بالا: ارتش متفقین در حال ورود به تهران شهریور ۱۳۲۰
پایین: اردوگاه آوارگان در تهران



سوم شهریورماه ۱۳۲۰
ارتش متفقین به دلایل ژئوپلیتیکی و شرایط حاصل از وضعیت میدانی نبرد در جبهه‌های روسیه، خاک ایران را از شمال و جنوب مورد تهاجم قرار داد. بهانهٔ متفقین برای اشغال ایران، خودداری دولت ایران از اخراج اتباع آلمانی از خاک ایران اعلام شد.



بالا: رضاشاه (۱۳۲۰)
مصادف با جنگ جهانی
دوم او زیر فشار بریتانیا
قرار گرفت و از سلطنت
کناره‌گیری کرد و پسر
جوانش به شاهی رسید.
پایین: محمدرضاشاه جوان
که با آمدن متفقین به
سلطنت رسید.

زود به جمع افرادی که در صف، برای گرفتن نان، نفت، قند و شکر می‌ایستادند، پیوست. گاهی پیش می‌آمد که با وجود گذشت چند ساعت، نمی‌توانست کالای مورد احتیاج را تهیه کند و مجبور می‌شد دست خالی به خانه بازگردد؛ چراکه معمولاً آذوقه به میزان کافی به دکان‌ها داده نمی‌شد. در برخی موارد هم که آذوقه کافی بود پای دلالان و احتکارکنندگان به میان می‌آمد. مرگ و میر در اثر فقر، قحطی و بیماری در شهر بیداد می‌کرد و مرگ روی آسمان شهر سایه انداخته بود.

با آنکه هنگام ورود متفقین به ایران من تنها هفت سال داشتم، اما اتفاقات آن دوران را به خوبی به یاد دارم و با همان حس و حال کودکانه متوجه موقعیت بحرانی و سخت اطرافیانم شده بودم. خانواده‌ام به من توضیح دادند که ما در شرایط جنگ قرار گرفته‌ایم و از این به بعد با مشکلات مالی دست و پنجه نرم خواهیم کرد. از آنجایی که من تنها فرزند خانواده بودم، برای کمک به اهل خانه خیلی وقت‌ها به صف نانوانی، نفت و... می‌رفتم. آن زمان برخی از مایحتاج مردم مثل قماش (پارچه و لباس)، قند و شکر، ظروف و... از طریق کشورهای دیگر نظیر روسیه تأمین می‌شد و با آغاز جنگ ورود این اقلام دچار مشکلاتی شده بود. پُررنگ‌ترین چیزی که از آن دوران در ذهنم نقش بسته است حضور سربازهای خارجی به‌ویژه امریکایی، روسی و گاه هندی در سراسر شهر بود.

یادم است در میدان ۲۴ اسفند، همان میدان انقلاب فعلی، امریکایی‌ها کمپ‌شان را بنا کرده بودند. در آن مقطع از شمال میدان به بعد بیابان بود و همین موضوع باعث شد امریکایی‌ها تصمیم بگیرند در این محدوده کمپ بزنند. بیماری‌های واگیرداری از جمله تیفوس که عامل آن شپش بود بیداد می‌کرد و تلفات بالایی داشت. شدت این شیوع به حدی بود که امریکایی‌ها برای مهار آن دست به کار شدند و از طریق اطلاع‌رسانی و بالا بردن میزان آگاهی و سمپاشی و در اختیار قرار دادن داروها سعی در کنترل آن داشتند. یادم است در برخی از دهات‌ها شدت سمپاشی‌ها برای مهار این بیماری به حدی بود که حتی مارها و موش‌ها هم تلف شدند. آن روزها استفاده از د.د.ت برای از بین بردن بیماری تیفوس مرسوم بود و سد دفاعی در مقابل این بیماری به‌شمار می‌رفت.



جنگ جهانی دوم در ایران سرآغازی برای شکل‌گیری صف‌های طولانی جهت تأمین مایحتاج غذایی مردم بود. کشاورزی، صنعت، خدمات، بازرگانی خارجی، بودجه دولت و سطح زندگی مردم بر اثر اشغال به شدت آسیب دیده بود. از تولید محصولات اساسی کشاورزی مانند گندم، جو، برنج، توتون، تنباکو و میوه کاسته شد و پرورش دام نیز کاهش یافت.

در روزهایی که تهران بین مرگ و زندگی دست و پا می‌زد علی برای رهایی از دنیای تلخ پیرامونش به دامن رؤیای شیرین پناه می‌برد. دستیابی به این رؤیاها در خانه قدیمی پدری که آن را با عمه‌اش تقسیم کرده بودند کار سختی نبود. پدرش با آنکه دستی در عالم هنر نداشت و صاحب یک کامیون بود، اما اهل ذوق بود و میل به هنر را می‌شد در خلق و خوی او جست‌وجو کرد. دل‌بستگی به کارهای فنی هیچ‌گاه مجالی نداد تا او بتواند استعدادش را در عرصه هنر کشف کند؛ کاری که پسرش بعدها به‌خوبی انجام داد. بزرگترین دل‌مشغولی حسین نصیریان کارهای فنی بود؛ این علاقه به حدی بود که یکی از اتاق‌هایش را به نگهداری از ابزارآلات اختصاص داد، هرچند گاهی این اتاق پر از ابزار، حس کنجکاوی را در پسر ایجاد می‌کرد تا در آن پرسه‌ای بزند؛ اما هیچ‌گاه ذوق

کشف خاصیت

حشره‌کشی د.د.ت [دی کلرو دی فنیل تری کلرو اتان، عامل شیمیایی دفع آفات] با جنگ جهانی دوم هم‌زمان شد. ارتش‌های مختلفی در جریان جنگ جهانی دوم برای مبارزه با تیفوس که توسط شپش منتقل می‌شود، مجهز به این ماده شدند.

اما به تدریج آثار مخرب

این سم در طبیعت

آشکار شد. یکی از اولین

نشانه‌های آن تأثیرات

منفی بود که روی

پرندگان گذاشت.

د.د.ت روی سیستم عصبی

جانداران تأثیر می‌گذارد

و فعالیت‌های عادی

عصبی را مختل می‌کند.

این سم باعث تخلیه پیاپی

سیستم عصبی می‌شود.

این اختلال در صورتی

که ادامه پیدا کند می‌تواند

منجر به مرگ شود.



و انگیزه به دست گرفتن یک آچار هم در او ایجاد نشد. انگار در همان اتاق بود که فهمید راه او از پدرش جدا است.

مشکلات اقتصادی خیلی زود گریبان خانواده نصیریان را هم گرفت. چرخ‌های کامیونی که تا آن روز چرخ زندگی خانواده را می‌چرخاند از حرکت باز ایستاد. چندی بعد نصیریان بزرگ اندک اندوخته‌های مالی‌اش را هم از دست داد. بیکاری و فقر به پشت در خانه آنها هم رسیده بود.

با اینکه پدر و مادر علی سعی می‌کردند تا با درایت، خانواده را از این بحران اقتصادی عبور دهند و مانع از تأثیر مصائب مالی و اجتماعی روی دیدگاه پسرشان شوند، اما حال آشفته تهران به تنها فرزند خانواده هم سرایت کرد و نگاه تلخ به مسائل را در عمق جانش به یادگار گذاشت.



لوئیز دریفوس
همسر وزیر مختار امریکا



لوئیز دریفوس همسر وزیر
مختار امریکا در حال توزیع
غذا و مایحتاج در میان
مردم گرسنه تهران؛ هم‌زمان
با جنگ جهانی دوم و بالا
گرفتن قحطی در ایران



راست: دو امریکایی سوار
بر قطار پیش از حرکت به
سمت شوروی به دو مرد
گرسنه و قحطی زده کمک
می کنند.

چپ: مردم ایران در سال
۱۳۲۰ با قحطی و بیماری
دست و پنجه نرم می کردند.

اوضاع در آن دوران سخت و پیچیده بود، در آن دوران حتی نان گیر نمی آمد، زندگی بیشتر مردم تلخ و محنت بار بود، آب هنوز لوله کشی نشده و آب انبارها و حوض ها پر از آلودگی بود. زمستان ها آن قدر برف می آمد که ما نمی دانستیم چطور برف ها را از حیاط بیرون بریزیم. در این شرایط اکثر خانواده ها با فقر و بیکاری دست و پنجه نرم می کردند، حالا نوبت به خانواده ما رسیده بود و پدرم از کار بیکار شده بود. اوضاع نابه سامان اقتصادی روی خلق و خوی من که پسر بچه کوچکی بودم تأثیرات عمیقی گذاشت و نوعی حس تلخی توأم با نگرانی به من داد و بعدها این تلخی حتی در آثار من نمود پیدا کرد.

دانش فنی پدر این بار به داد خانواده رسید و مانع از وخامت اوضاع شد، چندی بعد حسین نصیریان به عنوان مأمور برق به استخدام اداره راه آهن در آمد. از آن پس خانواده نصیریان با حقوق ناچیز کارمندی گذران زندگی کردند.